

سازمان
مماوا

ویژه نامه سالگرد شهادت شهید حسن آقاسیزاده - آبان ۹۵



پیام شهید

گردنش به دور خانه خدا نشان دهنده این است
که به غیر از خدا دور دیگری نگردید.

شهر محمد حسن آقاسیزاده بازاره سردار

زمان: پنجشنبه ششم آبان، ساعت ۱۹ الی ۲۲
مکان: بلوار مصلی، مسجد جامعه الحسین (ع)
هیئت رزمندگان اسلام

ولادت: ۱۳۳۸ / شهادت: ۱۳۶۶ مأووت / رشته تحصیلی: کارشناسی ارشد مهندسی راه و ساختمان

حسن آقاسیزاده

ذبحون



زهرا آفاسی زاده (فرزند شهید)

هر وقت در زندگی به مشکل می‌خورم با وجود اینکه پدرم را ندیدم اما همیشه به او فکر می‌کنم و از ایشان کمک می‌خواهم و همیشه در زندگی کمک کردند. من هر وقت پدر را خواب می‌بینم تنها قاب عکس پدر را می‌بینم چون هیچ تصوری از پدرم جز همان قاب عکس ندارم.

۳

ویژه نامه سالگرد شهادت شهید آفاسی زاده
ایران ۹۵



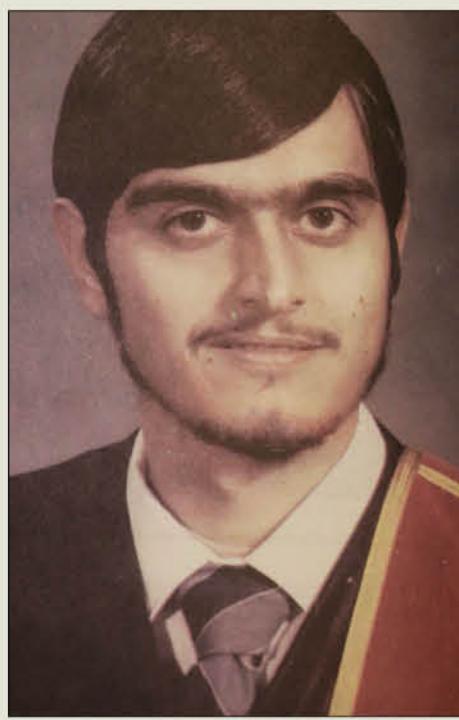
این عکس هم در همان منزل فلسطین ۲۰ گرفته شد. حسن آقا و حسین آقا و دخترهای هر دو شون.



طرح پادگان شهید چراغچی اهواز را که آماده کرده بود. قرار بر این بود که با حضور حجت الاسلام جزایری امام جمعه اهواز کلگ احداث آن زده شود پادگان برونسی مشهد هم طرحش توسط حسن آقا آماده شد. ۹۰ هكتار زمین از شهردار وقت مشهد گرفت و طرح ساخت پادگان را داد. آن موقع اویل دوران خدمتش بود.



مراسم تشیع شهید است که یک طرف من و طرف دیگر برادرم است. مادرش شهید هم کنار ماست. جمعیت انبوهی برای تشیع پیکر شهید آمده بودند و از فرودگاه تا خود حرم شهید را تشیع کردند.



زمان دریافت مدرک تحصیلی در کانادا، رسماً این بوده که همه دانشجوها و اساتید جمع می‌شدند و دانشجوها کراوات می‌زدند و عکس می‌گرفتند. اما شهید از کراوات زدن امتناع می‌کرد. به خاطر همین هم مدرکش را به او نمی‌دهند. به او گفتم اگر کراوات نزنی مدرکت را نمیدهند و این همه درس خواندن بی تیجه خواهد بود. دفعه بعد کراوات می‌زنند و مدرکش را می‌گیرد. اما بعد از آن کراوات را باز می‌کند و همانجا زیر پا لگدمال می‌کند.

سال ۵۸ ازدواج کردند. حجت، بچه اول حسن بود که سال ۶۱ به دنیا آمد. اون موقع شهید جبهه بود که تلفن زدیم و وقتی مشهد رسید که حجت به دنیا آمده بود. این عکس هم در منزل خودمان که آن موقع ۲۰ فلسطین بود گرفته شد.



بود بروز تهران و از آنجا هم بليت هوایپما داشت برای تورتسو. اين عکس آن موقع است که با برادرش حسین و على ابراهيمي و رضا ابراهيمي، داي هايش گرفت.

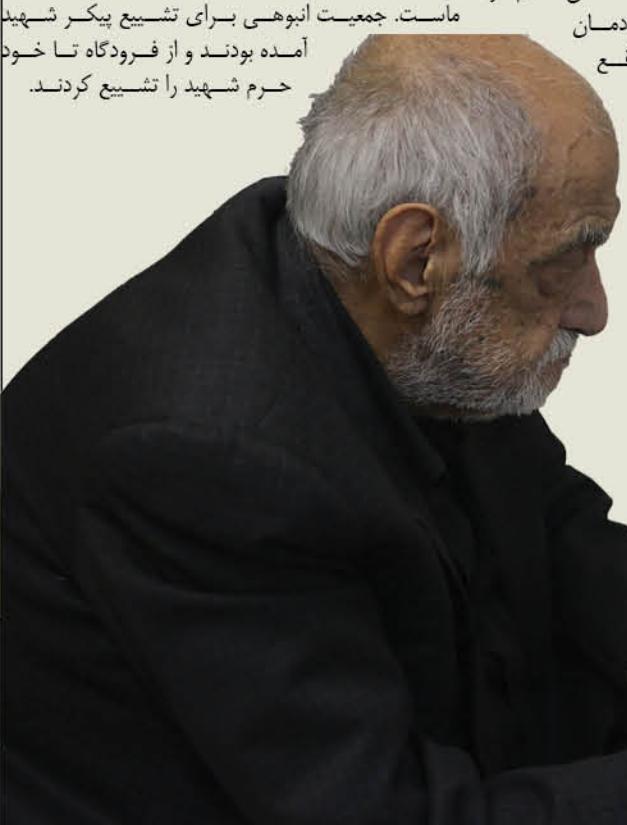
حسن در کانادا فقط درس نمی‌خواند. فعالیت های مختلفی انجام می‌داد. دندگنه های انقلابی او باعث شده بود دست به تبلیغ اسلام و انقلاب ایران بزند. سایر وقتهای خالی اش را هم ورزش می‌کرد.



زمانی که لانه جاسوسی تسخیر شد، در تورتسو برای برگزاری یک راهپیمایی مجوز می‌گیرد و به کمک برخی از دوستانش از همه دانشجویان مسلمان دعوت می‌کند در این راهپیمایی شرکت کنند. عکسش را قبل داشتم که چون مجوز گرفته بودند، دو طرف خیابان مأمورین پلیس تورتسو صفت کشیده بودند برای محافظت از برگزاری راهپیمایی. بعد از آن ماجرا روزنامه ای با او درباره اتفاقات ایران مصاحبه می‌کند که شهید حقایقت ایران را توضیح می‌دهد که چرا تسخیر لانه جاسوسی اتفاق افتاده است و بدین شکل از کشور دفاع می‌کند.



از ایران که عازم تورتسو شده بود، رساله امام را هم با خودش برداشت. مسجدی آنجا بود که دانشجویان مسلمان را دعوت می‌کرد و رساله امام را برایشان توضیح می‌داد. امام جماعت هم برای نماز گذاشته بود. اما بیشتر از اینها به فکر روشنگری درباره متفقین بود و به دانشجوها توصیه می‌کرد که هواستان باشد شما را با حقوق‌های زیاد و دخترهای فاحشه فربی ندهند. چندتا از مسلمانان اهل تسنن از کشورهای دیگر را هم شیعه کرده بود. بعد از انقلاب دو نفر از آنها را با خودش به ایران آورد و کار برایشان فراهم کرد که بعد از شهادت شهید رفته و دیگر نمانندند.



هر وقت دلم می‌گیرد یا من روم سر خاک پدرم و یا به دین مادرم می‌آیم و آرامش می‌گیرم. زیاد می‌روم
دین پدرم و با او درد و دل می‌کنم. پدر من می‌توانست کانادا مقیم شود و بورسیه بگیرد و بهترین شرایط را
داشته باشد اما برای وطنش خدمت کرد و رفاه را فدای کشورش کرد.

ساعتی با پدر شهید آفاسیزاده

تورق آلبوم خاطرات

امین جوانشیر

مصاحبه و گفتگو با پدر شهیدی که صحبت‌های شیرینش در مطبوعات و رسانه‌ها کم منعکس نشده است، کار راحتی نیست. باید سوژه خاصی داشت یا از زاویه دیگری به ماجرا نگریست و برای گفتگو رفت.

همه آنها آلبوم عکس‌های قدیمی‌شان پر است از خاطره و حرف‌های ناگفته‌ی. باید بشیئی کتاب بزرگترها و هر عکس را که نگاه می‌کنی، بخواهی برایت شرح ماجرا را بگویند. چه بود و چه شد که این عکس ماندگار شد در آلبوم خاطرات. اما منزل حاج تقی آفاسی‌زاده تمام‌شده آلبومی از تصاویر است. از همان ابتدا که وارد حیات می‌شود، عکس‌های شهید که در گوش و کار خودنامایی می‌کند، نظرها را جلب می‌کند. داخل منزل اما بیشتر. هر گوش و هر طاقچه‌ای نشانی از شهید دارد. و در این بین، قاب عکس مادر شهید بر روی میزی در انفاق پذیرایی، نقل محتفه شیدایی پدر شهید است ... پس از مقدمه‌ای نسبتاً کوتاه و شنیدن بازترین ویژگی شهید از زبان پدر، سراغ آلبوم عکس‌های شهید را می‌گیرم. پدر همه اسناد مربوط به شهید را داخل جعبه‌ای نگه‌داری می‌کند. نمی‌دانم؛ شاید تنها بخشی از آنها باشد... می‌گوید بخشی را هم از تهران آمدند و برند ...

پدر ورق می‌زند و مرور می‌کند خاطراتی را که تابحال بارها مرور کرده، اما شاید اینگونه درباره اش حرفی نزد... حرف‌هایی که بعضی هاشان بتوی تازگی می‌دهد.



سال ۴۰ بود. زمانی که حسن تازه دو سالش تمام و وارد سه سالگی شده بود. حسن فرزند دوممان بود. برادر بزرگتر و خواهر کوچکش را هم برداشتیم و برای عکس گرفتن به عکاسی رفیم.

عکس دوران دبیرستانش است. قبل از رفتن به کانادا. آن موقع دبیرستان فردوسی مشهد درس می‌خواند. خیابان تهران، اول دانش غربی. از دانش آموزان ممتاز آنچا بود. الان هم هر سال برایش مراسمه کوچکی می‌گیرند.



سال ۱۳۵۶ اولین باری بود که می‌خواست کانادا برود. قرار

روايت زينت طوسى از ازدواجش با شهيد حسن آفاسىزاده

خوابی گه به حقیقت ختم شد

به خانواده‌های بی‌سرپرست کمک شود.

سعی می‌کرد برايم هدیه بخورد

برای من خیلی اهمیت قائل می‌شود و همیشه تولد و سالگرد ازدواجمان برایم هدیه می‌خرید: در عقد که بودیم، برای ۱۸ بهمن یعنی سالروز تولدم به عنوان هدیه یک نامه و یک نوار از صدای خودش فرمی‌داد که در مورد اهمیت نماز و روزه صحبت کرده بود و به پدرش نیز گفته بود که یک انگشت از طرف من هدیه بگیرید و با این نوار به همسرم بدهید تا در کتاب یک هدیه داشته باشد.

هدفش خدمت به کشور بود

بعد از یک هفته که عروسی گرفتیم، برای مأموریت سمت خواه و بعد تربیت‌حریره رفیم و در مجموع ۲۹ شهر با شهید رفتم. آن زمان حسن آقا در جهاد سازندگی مشغول به کار بود و پس از به سپاه منتقل شد. در تمام طول این چندسالی که با شهید آفاسی‌زاده زندگی کردم با یک چمدان چند روز بعد از عروسی راهی شدم و من چند سال بعد با وجود داشتن سه بچه تنها همان یک چمدان را داشتم؛ لوازم زندگی هم هیچ چیز نداشتیم؛ حتی تلفن هم نداشتیم. هر چه امروز فکر می‌کنم، می‌گوییم چطور آن زمان‌ها بدون هیچی با سختی زندگی می‌کردیم اما با این وجود چقدر زندگی شیرین و خوب بود؛ واقعاً اگر ۵ سال زندگی کردم، اما بهترین زندگی را داشتم. هر لحظه و ثانية از این ۵ سال خاطره دارد.

هزینه مراسم عروسی را به خیریه داد

قبل از اینکه به ایران باید در نامه‌هایش همیشه می‌نوشت که من دوست ندارم عروسی مجلل بگیریم؛ دوست دارم یک عروسی ساده بگیریم؛ با اینکه پدر همسرم از خصیعت مالی خیلی خوبی برخوردار بودند، اما دوست داشت مجلس ساده‌ای بگیریم و پول تالار و مخارج دیگر را به خیریه انصار الحجه بدیم تا



من پیرو ولی فقیه حضرت ایت الله خمینی هستم و بر خود لازم و واجب می داشم که به فرمان ولی فقیه باشم نه به فرمان دیگران. اگر گفتم معتقد به ولایت فقیه و رهبری هستیم باید به فرمایشات ایشان هم عمل کیم و اگر نیستیم با نفس خودمان تعارف نکیم سلمانی و اسلام فقط در عمل است!

مسافرشیدای
ویژه نامه سالگرد شهادت شهید حسن آقاسیزاده
پاپیز ۱۳۹۵



الگوی نمونه

مروری بر چند ویژگی شخصیتی شهید حسن آقاسیزاده

خدو داشتی

عالقه‌ی ویژه‌ای به روحانیت متعهد، خوصاص حضرت امام داشت، کوشش زیادی در عمل به برنامه‌های خود سازی امام و جهاد اکبر داشت حضور در مردمه انسان سازی (دفاع مقدس) برایش از اولویت خاصی بر خوردار بودا

من یک بسیجی ام اگر خدا قبول کند

کار خودش را کوچک می دانست، به خانواده و اقوام من گفت من یک بسیجی ام اگر خدا قبول کند؛ کتابهای شهید مطهری را مطالعه می کرد، رساله امام خمینی را در دوران دیپلماستان حفظ کرده بود. از آنها محبت می کرد. طوری که بعد از شهادتش یکی از بسیجی‌ها می گفت: این فرشته مهربانی که بسیجی‌ها را بغل می گرفت و می بوسید و از آنها حلالیت می طلبید کجاست؟

ولایت و عمل

همیشه میگفت: اگر گفتم معتقد به ولایت فقیه و رهبری هستیم باید به فرمایشات ایشان هم عمل کنیم و اگر نیستیم با نفس خودمان تعارف نکنیم سلمانی و اسلام فقط در عمل است!

خستگی ناپذیر خستگی ناپذیر بود. با اطمینان می توان گفت که روزی هجده تا بیست ساعت کار می کرد. بسیاری از اوقات که همراه راننده بود خواب او در طول مسیر و جاده ها روی صندلی ماشین بود! گرچه عمدتا خودش راننده خودرو را به عهده می گرفت.

اهل مطالعه

علاقه شدیدی به مطالعه داشت، بیشتر وقت خود را به مطالعه کتب مذهبی؛ علمی اختصاص می داد؛ کتابهای شهید مطهری را مطالعه می کرد، رساله امام خمینی را در دوران دیپلماستان حفظ کرده بود. از هر محفل و مجلسی در جهت نشر سیره ائمه اطهار عليه السلام استفاده می کرد.

صبور

صبور و خوبشنan دار بودا با وجود فشارهای کار مهندسی جنگ و مسئولیت سنگینی که بر دوش ایشان بود، عصبانی نمی شد و به کسی تند نمی کردا همیشه چهره ای بشاش و صمیمی و اخلاق خوش داشت!



روایت‌های درباره شهید آقاسیزاده

آنچه خوبان همه دارند ..

دونفری تا بهشت

برادر شهید

یادم هست در پتروشیمی عراق توی منطقه شلمجه خطی بود که نه خاکریز داشت نه سنگری. عاقیها بچه ها را با تیر مستقیم می زدند. یک روز این مسئله را با حسن در میان گذاشتند و گفتند: یک ماه است می خواهیم تو پتروشیمی یک خاکریز بزیم ولی کسی داوطلب نمی شود چون خیلی خطرناک است. حسن در آن جلسه چیزی نگفت. فردای بعد از نماز هرچه گشتم پیدا شدم نکردم. یکی از راننده های لودر هم غیش زده بود. حسن نیروهایش را خیلی خوب می شناخت. می دانست چه کاری از چه کسی نساخته است. بعداً معلوم شد نصف شب رفته سراغ راننده لودر که مورد اطمینانش بود و کفته بود: خاصی را با هم تا بهشت برمیم؟ راننده لودر هم گفته بود: چرا که نه؟ هر دو با هم می روند خطا و شروع می کنند به خاکریز زدن. وقتی برگشتند سرتا پایشان خاکی بود و فقط چشمهاشان از شادی برق می زد.

برتگاه عروج همزمان شهید

آقاسیزاده قبل از شهادتش از ناحیه کمر مجرح شده بود و قرار بود برای معالجه به اتریش برود و لی بعد از تماس تلفنی با فرماندهان برای بررسی یکی از ماطاق عملیاتی در مأووت، عازم منطقه شد. حسن آقا به اتفاق دو تن از همزمانش که از مهندسین قرارگاه بودند، راننده را به عهده گرفت. چراغ ها را خاموش کردند تا عراقی ها متوجه حضور آنها در منطقه نشوند. جاده زیر آتش توپخانه دشمن قرار داشت. با اصابت گوله توب به دامنه ارتفاعات مشرف به جاده سنگ های بزرگ ریزش کرد و خودروی ایشان به پایین پرتگاه سرازیر شد و بدین سان به فوز ابدی و خواسته دیرینه اش دست یافت.

وظیفه شرعی ام است مادر شهید

رتبه ای اول دانشگاه تورنتوی کانادا رو به دست آورده بود. وقتی دریش تمام شد و به ایران اومد، تصمیم گرفت برود جبهه. گفت: «شما تازه ازدواج کردی. یه مدت بمون و به جبهه نرو!» گفت: «نه مادر! من بول این مملکت رو در کانادا خرج کردم تا درس تمام شده. وظیفه‌ی شرعی ام اینه که برrom به جبهه و به اسلام و مردم خدمت کنم.»

از حضرت علی (ع) که بالاتر نیستم

همسر شهید

وقسی می اومد خونه، دیگه نمی داشت من کار کنم. زهراء رو می داشت رو پاهاش و با دست به پسرمون غذا میداد. میگفت: یکی از بچه ها رو بده به من. با مهربونی میگفت: نه شما از صبح تا حالا به اندازه کافی زحمت کشیدی. مهمون هم که میاومد، پذیرایی با خودش بود. دوستاش به شوخی میگفتند: مهندس که ناید تو خونه کار کنه! میگفت: من که از حضرت علی (ع) بالاتر نیستم. مگه به حضرت زهرا کمک نمیکردند؟

مناجات شهید در سفر مکه

بار الها، بارها جانم را در میادین مبارزه در مقابل گولوه دشمن قرار دادم و هزاران تیر از مقابله عبور کرد و من را که آزویم شهادت است هیچ به من اصابت نکرد. بار الها یا من لیاقت شهادت ندارم یا گناهانم باعث می شود که به سویت نیایم و یا اینکه مصلحت دین است که بمانم.

نرم افزار چند رسانه‌ای

شهید آقاسیزاده

این محصول شامل متن کامل دو جلد کتاب نوشته شده پیرامون شهید، دستنوشته‌ها، وصیت‌نامه، اسناد به جای مانده، پنجاه قطعه تصویر، سخنواری شهید، برنامه رادیویی سرداران آفتاب، مصاحبه صوتی و تصویری با خانواده، خاطرات و زندگی‌نامه شهید می‌باشد که در دفتر تولیدات چند رسانه‌ای رضوان رسانه تولید و در اختیار علاقه‌مندان قرار گرفته است.



کتاب کنار پل منتظر ایستاده‌ام

کنار پل منتظر ایستاده‌ام، روایت است داستانی، از زندگی و شهادت مهندس حسن آقاسیزاده شهید علوان مهندسی قرارگاه خاتمالانبیاء (ص) در زمان جنگ که از زیان دو راوی (همسر شهید و دیگری برادر شهید) گردانی شده است. هر کدام از راویان، داستان را از دید خود شروع می‌کنند و آخر داستان، را به یک محل می‌رسانند. این کتاب، به قلم سید علیرضا همرداد به رشته تحریر درآمده است که به سفارش سازمان بسیج مهندسین، در شمارگان ۱۰۰۰ نسخه و با قطع رقعی در ۱۸۰ صفحه، توسط نشر فاتحان در سال ۱۳۹۱ به چاپ رسیده است.

